

دعوت به قرون وسطا در آغازه ی قرن بیست و یکم (چاپ شده در "دیدار"، دارمشتات، ۱۹۹۹)

نیلوفر بیضایی

آقای پویان در پاسخی که به مقاله ی من (چاپ شده در "دیدار" شماره ی ۲۷) داده اند، پس از ارائه ی یک تعریف کاملاً یک بعدی از واژه ی "سنت" و رسیدن به نتیجه ی دلخواهشان، یعنی تلفیق "سنت" و "مدرنیته" و پس از نفی پرورت طرح شعار سرنگونی جمهوری اسلامی، نتیجه گیری فرموده اند که زنان اسلامی و زنان سکولار باید با یکدیگر متحد شوند، هر چند که زنان اسلامی، اصل برابری حقوق زن و مرد را قبول نداشته باشند ...

برای روشن تر شدن موضوع، ناچارم خود را به دام بحث "سنت" و "مدرنیته" ببندازم و این واژه ها را از نگاه خودم توضیح بدهم.

"سنت" بر مبنای پیروی از راه گذشتگان بنا شده است و اساس نگرش آن را در جامعه ی ما بینش دینی و عرفانی تشکیل می دهد. این بینش به اصالت یک اصل ثابت، جاودانه و لایتغیر معتقد است و انسان را تنها، امانت دار این اصل می پندارد. این نگرش "جهان و هر چه در آنست" را بی ارزش می شمارد. انسان در این نگاه، وسیله ایست برای انتقال پیام آسمان و برای اجرای احکام آن اصل جاودانه. نتیجه ی این نگاه برای انسان شرقی، چیزی جز رجوع به گذشته و پیروی از الگوی گذشته نبوده است و خطر جدی این نوع نگاه در اینست که نتیجه اش می تواند بی ارزش انگاشتن هر نوع پژوهش و کاوش و خردورزی، ایجاد ذهنیت "بیخیالی" از سویی، و ترویج سکون و شیء پنداشتن انسان، "توطئه انگاری" هر واقعه و تقویت "ناتوان انگاری" خود در درک جهان از سوی دیگر بیانجامد. جامعه ی سنتی، برای وحی الهی بیش از عقل انسان ارزش قائل است. در چنین جامعه ای قوانین نانوشته و ارزشهای از پیش تعیین شده نقش اساسی دارند. در جامعه ی سنتی، به سنت ها عمل می شود، بدون اینکه دلیل وجودی آنها روشن باشد. در چنین جامعه ای عقل انسان محدود قلمداد می شود و عقل الهی، مطلق. از سوی دیگر به عقیده ی من، تعریف بالا بتنهایی، تعریف جامعی از "سنت" نیست، چرا که "انسان" ضمن اینکه در زمان "حال" زندگی می کند و احیاناً به "آینده" نیز می اندیشد، دارای "گذشته" نیز هست و اگر این گذشته را نشناسد و آن را بطور

اصولی نقد نکند، اگر بدون شناخت، صرفاً به نابودی این "گذشته" دست بزند، و با ذهنیت یا سیاه سیاه، یا سپید سپید (بازمی گردیم به دوآلیسم)، به جنینی خواهد ماند که باید همه چیز را از ابتدا بیاموزد. تنها بر پایه ی شناخت و نقد گذشته است که می توان راهی برای آینده یافت. در این راه باید شهامت این را نیز داشت که در مقابل آنچه که با ذات و نیاز امروز انسان در تضاد است، هر آنچه که در اثر تکرار به عادت تبدیل شده و خلاصه چارچوبهای از پیش تعیین شده و احکام جاری شده، ایستاد و این درست همان چیزی ست که سنت با تمام قوا در برابر آن می ایستد.

ارسطو از اولین کسانی بود که logos را در برابر mythos قرار داد، ولی تاکید او بر این بود که این logos بدون شناخت مبانی mythos غیرممکن است. مشکل من و شما در اینست که بجای شناخت تاریخ، راه ضدیت با تاریخ را در پیش گرفته ایم و نهایت مدرنیسم در نگرش ما، نفی تاریخ شده است، بدون شناخت آن! مشکل اصلی ما، بدون تعارف در "گوره سواد" ماست. بقول باستانی پاریزی: اگر کسی با همان روحیه که در گذشته دنبال قاطر می دوید، اکنون پشت "بنز" بنشیند، و با همان روحیه که پشت "بنز" می نشیند، فردا بخواهد هواپیمای "جت" براند، این درجازدن است، نه تحول، حتی سیر قهقرایی است.

از سوی دیگر نمی توان منکر این واقعیت شویم (و رگهای غرور ملی مان به تپش در آید)، که ما از طریق تمدن غربی با مفهوم "پیشرفت" و "مدرنیته" آشنا شده ایم، چرا که این تمدن غربی بود که با اصالت دادن به زمان، به پژوهش و جستجو در پدیده های عالم دست زد و به جای پایبندی به گذشته، چشم به آینده دوخت، چرا که شناخت اهمیت زمان، یعنی نفی سکون و ثبات. بر مبنای این بینش، که بنای آن در دوران رنسانس گذاشته شد، انسان و تعقل، جایگزین خدا و آسمان شد. یعنی در مقابل بینش کتاب آسمانی که می گوید: "خدا انسان را بصورت خود آفرید"، بینش انسان مدرن قرار گرفت که می گوید: "انسان خدا را بصورت خود آفرید" (فویرباخ). بر مبنای این بینش وجود انسان و جهان در حال تغییر است. در نتیجه انسان امروز دریافته است که سکون و تکرار و غرق شدن در گذشته اصل نیست، بلکه اصل حرکت و تغییر و رشد است. نتیجه ی این بینش رشد علم، تلاش و پیدایش تکنولوژی است.

مهمترین دستاورد "مدرنیته" اما رسیدن به این دستاورد بشری است که از آنجا که همه چیز در حال تغییر است، حتی خود پدیده ای بنام مدرنیته نیز، نمی تواند پایان این تغییر باشد، پس قابل نقد و قابل تغییر است. بعبارت دیگر ذهنیت مدرن، نقد و سنجشگری را به جای مرکزیت سنت و دین قرار داده و بدین ترتیب علم را به عنوان ساختاری ضروری برگزیده است.

انسان سنتی، در بند تاریخ است، در حالیکه انسان مدرن دارای آگاهی تاریخی است، و این یعنی دو نوع نگرش تاریخ که با یکدیگر فرق های اساسی دارند. انسان مدرن بدون درهم شکستن چارچوبهای سنتی - قرون وسطایی امکان نداشت بتواند خود را بیپروا و بیبالاند، آقای پویان! اینست بحث من با شما! جامعه ی سنتی در ماهیت ناگزیر خود نسبت به عقل و دانش بدبین است، چرا که دانش ذهن را از اسارت سنت آزاد می کند و به آن توانایی تشخیص و تصمیم گیری می دهد، انسان را از گله بیرون می کشد.

انسان مدرن، فرد است و در فردیت خود می تواند حق داشته باشد. بدون برسمیت شناختن فردیت، دستیابی به آزادی غیرممکن است. انسان سنتی اما قبیله ای می اندیشد و برای حقوق فرد ارزشی قائل نیست. جامعه ی سنتی انسانها را برابر نمی داند، بلکه آنها را از روی میزان اعتقاداتشان به قوانین الهی و ارزشهای سنتی طبقه بندی می کند. در چنین جامعه ای راهی برای دگر اندیشیدن و دگرگونه زیستن باقی نمی ماند. در چنین جامعه ای نقش زن، نقشی از پیش تعیین شده است. حضور زن تنها در نهاد خانواده است که ارزش پیدا می کند. زن انسان نیست، بلکه همسر است یا مادر... و این یعنی محدود نمودن حضور اجتماعی او. در چنین جامعه ای چنانکه زنی به این قواعد و نقشهای از پیش تعیین شده تن ندهد، هرزه خوانده می شود. من اما به جامعه ای معتقدم که در آن انسانها جدا از جنسیت و نژاد در برابر قانون برابر باشند و در فردیت خود مورد احترام قرار بگیرند. در اینصورت اجبار وجود ندارد، بلکه انتخاب شرط است. اشکال شما اینجاست که می خواهید به بنده بقبولانید که بر بستر اجبار می توان حق انتخاب داشت و این اشکالی ست بس اساسی.

حالا این که شما می خواهید سنت و مدرنیته را هم تلفیق کنید و بنده را غربزده بخوانید، حساب شماست با درجه ی شناختتان از واقعیت موجود. من نه شیفته ی "غرب" هستم و نه به آن پرخاش می کنم، چرا که تجربه نشان داده که این شیفتگی همانقدر بحران زاست که آن پرخاش، و بعقیده ی من این پرخاشگران به مدرنیته هستند که بیش از هر کس خود، غرب زده اند. غربزدگی برای من یعنی الگوبرداری، یعنی شیفتگی به تکنولوژی و کامپیوتر، بدون داشتن بستره ی فرهنگی لازمه ی آن: اعتقاد به انسانیت انسان، دیسیپلین، نظم فکری و عقلانیت علمی.

نمی توان ده رکعت نماز را بجا آورد، بجان خدا و پیغمبر دعا کرد، در انتظار معجزه و ظهور امام زمان بود و در عین حال متکی بر علم بود و مدرن شد و در جهان علم پیشرفت کرد. مگر یک روز چند ساعت دارد؟ پیشرفت با "ولش کن" و "تاخدا چی بخواد" بوجود نمی آید. این یعنی تزویر، تزویر ملی! این یعنی همان مملکت "چاپول بازها" که صادق هدایت در اعتراض به آن خود را حذف فیزیکی کرد.

شما همین اشتباه را نیز در تحلیلی که از علل تعمق شکاف بین سنت و تجدد در ایران می دهید، می کنید. علت راباید در جای دیگر جستجو کنید. راهتان اشتباه است. مگر بغیر از این است که معتقدین به مارکسیسم نیز فرزندان همین فرهنگ سنتی - دوالیستی هستند؟ پیروان مدرنیسمی که تمام عادات و رفتارشان، تک تک قدمهایشان ریشه در سنت داشته باشد و در عین حال قربانیان دگماتیسم ناشی از سنت نیز باشند، چاره ای جز بازتولید نهایی همان ذهنیت سنتی مطلق بین و دگماتیسم، منتها در جهت دیگر ندارند. مشکل در اینجاست و نه در "حداکثر کردن مدرنیته ی غربی"!!!

همان طور که دوستان "بنیاد گرای اسلامی" سابق و "لیبرال مذهبی" امروز شما نیز، که تا دیروز قاتلین همنسلان من بودند و امروز از مدنیت و دموکراسی (که از غرب گرفته اند) صحبت می کنند، حتی اگر ریشهایشان را بزنند و بسیار هم مدنی رفتار کنند و در ضمن از حقوق زن در اسلام نیز حرف بزنند، فرزندان همین پیش زمینه ی فرهنگی هستند و نهایت پیشرفتشان برداشتن زیر ابروی اسلام حسینی خواهد بود و بس. نهایت ساده انگاری خواهد بود اگر فکر کنیم این راه به جایی بغیر از ترکستان ختم خواهد شد.

اینک می پردازم به آن بخش از مقاله ی شما که تحت عنوان "اهمیت جنبش زنان در نوگرایی فرهنگی" و تحت این پوشش، حقیقت پشت پرده ی اعتقادات شما را عریان می کند. برای روشن کردن موضوع، چهار نکته را از میان نوشته های آشفته تان بیرون می کشم که اساس تفکر شما را تشکیل می دهند:

الف) شما معتقدید که اسلام عامل عقب ماندگیهای ما نیست و اینکه سرنگونی جمهوری اسلامی نباید مشغولیت جنبش زنان باشد و میگویید "... مسائل فرهنگی و ارزشی را نمی توان به تمامی مسائل ناشی از قدرت و سیاست تحویل کرد...".

من می گویم، در جامعه ای که تمامی مبانی و ساختارهای زندگی را سنت، قدرت دینی و اخلاق گرایی اسلامی تعیین می کند، شرایط برابری برای طرح مسائل زنان و ادعای حقوق برای آنها وجود ندارد و اگر زنی یا زنانی بخواهد در این چارچوب و با رعایت آن حرفشان را بزنند، نه تنها تمام حرف را نمی توانند بزنند، بلکه ناچارند به قدرت حاکمه امتیازاتی بدهند و مثل شهزاد قصه گوی هزار و یکشب، برای حفظ جان خود یک چارچوب تحمیلی را بپذیرند و به نوعی به این نقش تاریخی از پیش تعیین شده ادامه دهند. مثل اینکه فراموش کرده اید که نوک تیز حمله ی حکومت دینی از همان آغاز زنان بوده اند. جمهوری اسلامی دیمی شکل نگرفت، جمهوری اسلامی نمود بیرونی درون بیمار جامعه ای است که از مذهبی مذهبی اش تا روشنفکر روشنفکرش، به محض اینکه حقوق و حضور زن مطرح می شود، مانند یکدیگر می اندیشند و توافق نظر دارند و به یکجا می رسند. به تمام ادبیات کلاسیک تا معاصر ما نگاهی بیندازید و بعد رجوع بفرمایید به رساله های

امامان رنگ و وارنگ و نگاه به زن را و شخصیت زن را در این آثار جستجو کنید و مقایسه بفرمایید . آیا لازم است که برای شما توضیح و احضات بدهم ، یا اینکه می دانید و انکار می کنید !!!

من به شما اطمینان می دهم که جنبش زنان از زمان شکل گیری جمهوری اسلامی بوجود نیامده و با سرنگونی جمهوری اسلامی نیز به پایان نخواهد رسید . جنبش زنان وجود داشته ، وجود دارد و وجود خواهد داشت . جنبش زنان بر اساس ماهیت وجودی اش ، جنبشی است که در اعتراض به نابرابری حقوقی آشکار و پنهان میان حقوق زنان و مردان ، نگاه به زن بعنوان "جنس دوم" و در کل محدودیت قائل شدن جوامع مردسالار برای حضور فعال و تعیین کننده ی زنان در عرصه های مختلف اجتماعی ، شکل گرفته است و بهمین دلیل خواه ناخواه با مظاهر قدرت سیاسی و اقتدار دولتی مذهب در تضاد قرار می گیرد و بهمین دلایل، به جمهوری اسلامی بعنوان یکی از علنی ترین مظاهر ضدیت با زن و حقوق حقه ی او ، معترض است . جنبش زنان در ایران مانند همه ی جنبشهای معترضه ی شکل گرفته در آن سرزمین ، از ترس جان است که از سرنگونی حرف نمی زند ، نه از روی توافق . شما آیا این را نمی دانید ، یا اینکه خودتان را به نادانی زده اید .

زنان ما بر خلاف ادعای شما "عقب مانده" نیستند ، قربان ، "عقب نگاه داشته شده اند" . خودتان را بشناسید و برای جنبش زنان تعیین تکلیف نکنید . شما زن نیستید و هرگز نخواهید توانست ، اجحاف ناروایی را که به زنان از بدو تولد می شود ، واقعا حس کنید . زنی که در یک جامعه ی سنتی و با معیارهای سنتی رشد می کند ، هیچ الگوی دیگری برای زندگی خود نمی شناسد و گمان می کند که زاده شده تا بزاید و تنها قربانی و فداکار باشد و به بی حقوقی خود ببالد و بی حقی را مظهر زن بودن بداند . شما اما درد این تحقیر تاریخی را به لطف مرد بودن ، هرگز نکشیده اید ، بهمین دلیل از سر شکم سیری برای این جنبش حد و حدود تعیین می کنید و تحت پوشش دفاع از جنبش

زنان ، در نوشته تان به خودتان حق می دهید که منتها با یک زبان "مدنی" و "دیالوگ جو" که امروز مد شده ، آب به آسیاب حکومتی بریزید ، که دارد آخرین تلاشهای خود را برای برجای ماندن انجام می دهد . این حربه که مردم را از "ضرورت انقلاب" بترسانید و به مارکسیستها بتوپید و "زیربنای اقتصادی" و "مناسبات تولیدی" ... را برای در سایه نگاه داشتن بحث اصلی عنوان کنید ، دیگر قدیمی شده است ، برای بیان حرف اصلی تان ، راههای دیگری بجوید .

از سوی دیگر ، شما ادعا می کنید که شاه می خواسته تجدد را به مردم ایران تحمیل کند و نتوانسته . من می گویم شاه تجدد را بازی می کرده و نهایت درکش از تجدد ، کلاه گیس بلوند و مژه ی مصنوعی و پیپ و پاپیون و کباباره شکوفه نو بوده است . اینها مظاهر تجدد نیست ، قربان ، همانطور که تجدد بر پایه ی سنت شما نیز تجدد نیست و این دو نگرش ، دو روی یک سکه اند .

ب) شما با مقداری فحاشی مدرن به زنان بقول خودتان "باصلاح متجدد" ، که متاسفانه باید بگویم در حد غر زندهای گیهای جمعی مردانه در هنگام ورق بازی است و بهیچوجه شایسته ی شکل دیالوگ جویی که برای بحث خود گزیده اید ، نیست می فرمایید : " ... زنان باصلاح متجدد ما واجد خود پسندیا و حق پنداریهای بیمارگونه ای هستند که از التقاطی دلخواهانه میان عناصر تساوی طلبانه ی مدرنیته و برخورداری از حقوق تکفل و نفقه در چارچوب عرف و تقسیم کار جنسی ناشی می شود . آنان اگر فاقد کار و اشتغالند و در عوض ، امور خانه را رتق و فتق می کنند ، انتظار دارند مردشان در خانه داری و پرورش بچه ها سهم برابر بعهده گیرد و اگر شاغلند و حقوق بگیر ، انتظار دارند مردشان همچنان عهده دار پرداخت هزینه های زندگی باشد ... " و در ادامه می گوید که "این یک بام و دو هوایی" نتیجه ی تلفیق دلخواهی آنان از سنت و مدرنیته است و نتیجه ی آن فروپاشی خانواده های این گونه زنان است .

قربان ، با توجه به قوانین موجود نوشته و نانوشته ، چند درصد از زنان ما امکان این را دارند که انتظاری از بقول شما "مردشان" داشته باشند . شما از کدام زنان حرف می زنید . شما دارید با زیرکی تمام از چند مورد حرکت می کنید ، تا آنها را بعنوان مظاهر مدرنیته ، بی ارزش قلمداد کنید و در این راه ناگهان به زبانی متوسل می شوید که بسیاری از آقایان را از هر طیفی ، به همذات پنداری ی دلسوزانه با شخصیت اصلی مرد این داستان پیرسوز و گداز وادارید و مردان را بعنوان قربانیان اصلی این سناریو معرفی کنید ...

متاسفم ، برای این سرزمین متاسفم . متاسفم که "روشنفکر" جامعه ای که تاریخش را در پستو نگاه داشتن زن ، تجاوز به او ، شیء دانستن او ، ضعیفه دانستن او ، بی ارزش دانستن اندیشه ی او ، جنده خواندن او ... رقم زده ، در نگاهش به زن ، با جاهل کلاه مخملی چنین جامعه ای هیچ تفاوتی ندارد . علت به قول شما "از هم پاشیده شدن خانواده ها" اینها نیست که شما می گوید ، قربان . بسیاری از زنانی که در جدایی از همسرانشان پیشگام شده اند ، سالها قربانیان خشونت در درون خانواده بوده اند . بخاطر کم بودن نمک غذا و سلام کردن به مرد غریبه و اعتراض به ستمی که بر آنها روا شده ، کتک خورده اند و تحقیر شده اند . بسیاری از اینان قربانیان تجاوز روزانه ی شوهرانشان بوده اند . بسیاری از این زنان شاهد رابطه ی شوهرانشان با زنان دیگر بوده اند و سالها جرات دم بر آوردن نداشته اند . بسیاری از این زنان ، همسران همان مردانی بوده اند که می خواسته اند "بشریت" را نجات دهند و در بیرون خانه سنگ آزادی به سینه زده اند و در خانه انتقام بشریت را از زنانشان گرفته اند و پای چشمهایشان را کبود کرده اند . بسیاری از این زنان سالها در خانه زندانی بوده اند و هر قدم آنها توسط همسرانشان کنترل شده و جرات دم بر آوردن نداشته اند . بسیاری از این زنان در اعتراض

به تحقیرهای روزانه و لحظه به لحظه ، بارها دست به خودکشی و خودسوزی زده اند ، چون راه دیگری نمی دانسته اند . بسیاری از این زنان بمحض اینکه به اجحافی که بر آنها وارد شده اعتراض کرده اند ، توسط همسرانشان به مرگ تهدید شده اند و بسیاری از آنها امروز دیگر در میان ما نیستند که سخن بگویند . آیا شما هرگز با تعداد قابل توجهی از این زنان در مورد علل جدایی آنها حرف زده اید ؟ من این کار را کرده ام . من دارم از روی فاکت سخن

می گویم و شما از چند مثال در دوست و آشنایان . گزیدن تنهایی و جدا شدن برای این زنان ، تن ندادن به زور و جهل است و رسیدن به این مرحله برای بسیاری از این زنان راهی طولانی بوده ، نه یک تصمیم در لحظه و یک روزه . "نه" گفتن به زور ، اولین قدم در راه تجربه ی مفهوم آزادی ست . آری ، اولین قدم و نه پایان راه . قدم بعدی رسیدن به یک خود آگاهی است و تئور یزه کردن این خود آگاهی، و شاید جنبش زنان ما هنوز به این مرحله نرسیده باشد . این زنان ترک نشده اند ، بلکه خود همسرانشان را که هر یک جمهوری اسلامی کوچکی در خانه بوده اند ، ترک کرده اند . با این همه فمینیستها برخلاف تصور بسیاری از فرصت طلبان ضد زن ، مبلغین فروپاشی خانواده نیستند ، بلکه با شکل موجود خانواده ، که مرد را در راس و مظهر قدرت و مالک زن می شمرد و زن را تحت تملک مرد و فرزندان را فرمانبرداران دستورهای پدر ، مخالفند . زندگی مشترک تنها در صورتی ممکن است که دو انسان برابر ، بطور آزادانه یکدیگر را بگزینند و از رابطه ی زناشویی ، رابطه ی ارباب و رعیتی نسازند ، که به حقوق یکدیگر احترام بگذارند و این تنها در صورت در هم ریختن ساختار مردسالارانه ی جوامع و وجود قانونی که برای انسانها حقوق برابر قائل است ، می تواند ممکن شود. فراموش نکنید که فاشیسم هیتلری نیز بر حفظ و نگهداری خانواده به شکل سنتی اش و با همین تقسیم بندی ناعادلانه ، پیوسته اصرار می ورزید و مرتب در پروپاگاندای سیستماتیزه شده اش و تاکیدش بر حفظ چارچوبهای خانواده ، همین تقسیم بندی که دوستان اسلامی شما امروزه تبلیغ می کنند را مبلغ بود. مهمترین علت این اصرار این بود و هست . که بدون وجود این ساختار فرمانفرمایی در خانواده ، بسط دادن آن به سطوح دیگر اجتماعی و خلاصه تربیت انسانهایی مطیع ، غیر ممکن می نمود .

ج) شما می گویند " ... این که بگوییم زن ستیزی یک رکن حیاتی و ناگزیر جمهوری اسلامی و جزء لاینفک کارکرد آن است ، به خودی خود یک حرف میان تهی ست ... چراکه به جای زن در این حکم می توان کلماتی چون انسان، شادی ، بهار ... گذاشت ..."

من می گویم ، مثل اینکه فراموش کرده اید که قوانین اسلامی ، که از زمان برقرای جمهوری اسلامی وضع شده اند ، زن را نصف انسان می دانند و مرد را تمام آن !!! مگر فراموش کرده اید که این قوانین ، شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد می دانند . پس به جای زن در این عبارت نمی توان انسان ، شادی یا بهار گذاشت ، چرا که در برابر این قوانین حق "شما"ی مرد دو برابر حق "من" زن است . و اگر شما هیچ حقی نداشته باشید ، من منهای دو ، حق دارم . در اسلام ، زن و مرد برابر نیستند و بقول شما "... زن و مرد با دو نقش و تکلیف مختلف خلق شده اند . لذا هر چند ممکن است ترتیبی داده شود که حقوقشان بهبود یابد ، ولی هرگز این حقوق مشابه یکدیگر نخواهد بود ...". شما این نگرش را دمکراتیک می دانید و مانیفست صادر می فرمایید که زنان سکولار باید با این بینش ، صلح و توافق و حتی اتحاد(!) کنند .

می دانید چه دارید می گویند؟ می دانید که در آغاز قرن بیست و یکم دارید من و امثال من را به قرون وسطا دعوت می کنید ؟ من می گویم انسانها از هر جنسی که باشند ، در وهله ی اول فرد هستند و در فردیت خود محق آزادی ، شما میگویید ، بپذیر که این آزادی برای "تو"ی زن در نظر گرفته نشده و پا از گلیم خود درازتر نکن !!!

در پایان ناچارم به شما گوشزد کنم ، آقای پویان، سناریویی که نوشته اید ، موفق نیست ، چرا که نه چفت و بست محکمی دارد و نه ساختاری معقولانه . سالهاست که سناریوهایی از این دست و با این پایانهای خوش هالیوودی از دور خارج شده اند . صداقت ، اولین شرط بیان هر اندیشه است و شما در بیان گفته های خود صادق نیستید. هر واژه ای باری دارد و تاریخچه ای . ما در قبال گفته هایمان مسئولیم . وظیفه ی ما این نیست که برای اثبات نظمان ، به تحریف واژه ها دست بزنیم .